

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگوزلو

۲۸ نومبر ۲۰۱۲

## بن بستِ دو راهی!

لحظه حال و آینده ممکن نظام حاکم و منطقه

در آمد

در طول و عرض سی و سه سال گذشته، نظام جمهوری اسلامی همواره با بحران های مختلفی رو به رو بوده است. ما ضمن اشارتی شتاب زده به این بحران ها "لحظه حال دولت" را در مقاله ای به همین نام بررسی کردیم و نشان دادیم که علاوه بر تناقض های ذاتی نظام تولید سرمایه داری – که به بروز بحران های سیکلیک و ساختاری می انجامد – جمهوری اسلامی از همان بدو پیدایش با بحران هائی دست به گریبان بوده است که به نحوه و چیدمان توزیع قدرت و ثروت در این نظام باز می گردد. و نتیجه گرفتیم برای برون شد از این بحران ها راه حل اقتصادی وجود ندارد.

مهم ترین برهه های بحران سیاسی را – که امثال رفسنجانی در تشریح وقایع آن کتاب ها نوشته اند - در سرفصل هائی از حذف محفل قطب زاده و جبهه ملی و نهضت آزادی و بنی صدر تا کنار گذاشتن اصلاح طلبان دولتی برشمردیم. به این نکته هم اشاره کردیم که این حذف های سیکلیک پس از شکل گیری دولت دهم وارد برهه تازه ای شده و شاخه ای دیگر از نظام سیاسی حاکم را هدف گرفته است. ابتداء از این شاخه تحت عنوان "جریان انحرافی" (محفل دو نفره مشائی – بقائی) یاد می شد، اما با تعمیق شکاف در بالا اینک و هفت ماه مانده به انتخابات یازدهم چنین حذفی کل جریان احمدی نژاد را نشانه رفته است و بی شک اگر حمایت بی قید و شرط رهبر نظام از دولت نهم و دهم و شخص احمدی نژاد نبود وقوع یک پروژه بنی صدریسیون دیگر قطعی بود. بالاخره در فردای انتخابات پر مناقشه دهم رهبری پیش از تأیید نتیجه انتخابات از سوی شورای نگهبان وارد گود شده بر سلامت انتخابات صحنه گذاشته و در نماز جمعه ۲۹ خرداد به صراحت از نزدیکی نظر خود و احمدی نژاد دفاع کرده و پیش از آن نیز بارها به صور مختلف دولت نهم را اصلاح انحرافات دولت های پنجم تا هشتم (رفسنجانی و خاتمی) خوانده است. هم زمان با رهبری؛ اصول گرایان نیز مخالفت با احمدی نژاد را بی بصیرتی دانسته اند و... در چنین شرایطی و در حالی که دولت های "منحرف" شده از خط انقلاب اسلامی تا روز آخر تحمل شده اند کنار زدن عزیز دردانه ترین دولت می تواند طرف داران با بصیرت احمدی نژاد را به بی بصیرتی متهم کند. پس لاجرم باید این مدت باقی مانده را به هر شیوه ای که شده کج دار و مریز تحمل کرد. اما گویا احمدی نژاد نمی خواهد بی درد سر

کنار برود و حاضر نیست مانند خاتمی در کنجی آرام بگیرد و به مستمری "ناقابل" بازنشستگی سیاسی قناعت کند. از قرار احمدی نژاد تنها راه بازگشت خط خود به متن قدرت را در مسیر به "اپوزیسیون" رفتن می بیند. شکستن تمام کاسه کوزه های اوضاع فاجعه بار کنونی- با توجه به سوختن کارت رفسنجانی- باید در زمین مجلس و قوه قضائیه نزدیک به رهبری انجام شود. حمله به سپاه و خیرگزاری فارس و غیره در همین راستا انجام شده است. احمدی نژاد که زمانی چپ و راست به اریستوکراتیسم رفسنجانی و تیم عبدالله جاسبی حمله می کرد حالا نوک پیکان خود را به سوی نهادهای نزدیک به رهبری گرفته است. سوار شدن بر موج عقب مانده ناسیونالیسم و کوروش و تخت جمشید و اسلام ایرانی و "مخالفت" با گشت ارشاد و بستن روزنامه ها و حتا اعلام مخالفت با حصر موسوی و کروی در همین زمین بازی شده است و فقط جنبه دماغوژیک دارد و بس! جنبه دیگرش نیز جمع کردن آرای متفرقه مردم در انتخابات آتی است! احمدی نژاد استاد سوار شدن بر موج نارضایتی عمومی و پروفیسور فن فرافکنی است.

در ادامه همین بازی بود که احمدی نژاد و یار بازدید از اوین کرد. پس از آن که نامه های تند و تیز و افشاءگرانه دکتر رئیس جمهور و آیت الله آملی به عرصه عمومی سیاست کشیده شد و پس از آن که رهبری نظام دامن زدن به چنین مناقشاتی را تا انتخابات آینده (۲۴ خرداد ۱۳۹۲) "خیانت" خواند و طرفین را به سکوت و بردن دعوا به پشت پرده دعوت کرد، گمان می رفت که فتیله این کش مکش ها پائین بیاید؛ اما مرگ دردناک یک کارگر و بلاگ نویس دستگیر شده توسط پولیس فتا دور جدیدی از این مناقشات را کلید زد. اطرافیان احمدی نژاد از زبان مدیر مسؤول روزنامه "خورشید" مدعی شدند "در صورت بازدید دکتر از اوین چنین اتفاقی نمی افتاد" (نقل به مضمون) و با این تفسیر انگشت اتهام را به سوی قوه قضائیه نشانه رفتند. در مقابل آیت الله آملی اتهام زندگان به دستگاه های تحت مسؤولیت خود را به "وقاحت" متهم کرد و مرگ ستار بهشتی را به تشکیلات نیروی انتظامی تحت کنترل دولت نسبت داد. در همین گیر و دار طرح سوال دوم از دکتر در مجلس تصویب شد و هنوز دستورات رهبری در یادها بود که بار دیگر فتیله ها بالا رفت. تا آن جا که این بار حکم حکومتی خلاف دوران به محاق راندن قانون مطبوعات در مجلس ششم از نوشتن نامه به رئیس مجلس فراتر رفت و رو به همگان بیان شد. بدین سان دانسته آمد که مثل همیشه این کش مکش ها را سر پایان نیست. به نظر می رسد که شکاف در بالا این بار با یک بحران عمیق اقتصادی- به تبع بحران جهانی- و در پیوند با بحران تحریم ها و بن بست در سیاست خارجی و قفل شدن پرونده هسته ای گره خورده است.

من در این یادداشت خواهم کوشید با اشاره به دو بحران مهم و اساسی جمهوری اسلامی چند امکان را ارزیابی کنم. ناگزیر فایل های بحث سر و ته بریده خواهد بود!

### **بحران اول. جنگ با عراق، رهبری آینده و زندانیان سیاسی!**

همه ما با شعارهایی همچون "جنگ، جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم" ، " راه قدس از کربلا می گذرد" ، "اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده ایم" و غیره آشنا هستیم. همه ما که حوادث ایران چهار دهه گذشته را به دقت پی گرفته ایم از پلمیک مشهور آیت الله خمینی و رئیس جمهوری وقت بر محور "احکام ثانویه یا اولیه" با تأکید بر اولویت جنگ و "حفظ نظام از اوجب واجبات است" کم و بیش با خبریم و می دانیم که جنگ برای جمهوری اسلامی نه فقط "نعمت" بود بلکه پیروزی نظامی در آن به سادگی می توانست نقش هژمونیک نظام ایران در منطقه را تثبیت کند، جای خالی ژاندارم سابق (حکومت شاه) را با یک قدرت جدید پر کند و در همین راستا علاوه بر ثبات

سیاسی، به لحاظ اقتصادی نیز سرمایه های فراوانی را روانه ایران سازد. اما چنین نشد. پذیرش قطع نامه ۵۹۸ و صلح میان ایران و عراق، دو دولت ضعیف شده را در منطقه به جا گذاشت و به یک خلاء بزرگ سیاسی، نظامی دامن زد. توجه داشته باشیم که در سال ۱۳۶۸ هنوز دولت های ترکیه و عربستان به عنوان قدرت های مدعی، وارد ساز و کارهای سیاسی منطقه نشده و هر یک مشکلات ویژه ای داشتند. پذیرش آتش بس نشان داد که ستراتیژی پراگماتیستی "حفظ نظام اوجب واجبات است" از سوی رهبری جمهوری اسلامی فراتر از اعتبارهای ایدئولوژیک (مذهبی، اسلام سیاسی و غیره) است و اگر ضرورتی پیش بیاید از نظر ایشان می توان احکام اولیه دینی را به نفع حفظ پایه های نظام تعطیل کرد. پیش از پذیرش قطع نامه هیأت حاکمه جمهوری اسلامی توانسته بود از پس دو معضل اساسی دیگر نیز بر بیاید:

الف؛ قتل عام زندانیان سیاسی چپ و مجاهد.

ب؛ حذف آیت الله منتظری از قائم مقامی ولی فقیه.

در واقع این سه پیچ خطرناک و به ویژه تند پیچ به شدت لغزنده پذیرش قطع نامه، صرفاً به اعتبار رهبری کریزماتیک آیت الله خمینی پیموده شد. تصمیم سازان آن دوران به سردمداری هاشمی رفسنجانی و حجة الاسلام احمد خمینی و... بر این نکته آگاهی کامل داشتند که پس از آیت الله - که بیماری اش وخیم تر شده بود - گذار از آن سه پیچ تند به سادگی ممکن نخواهد شد. شخص آیت الله تمام نفوذ و اعتبار و پیشینه خود را گرو گذاشت و از آن تصمیم سازی به عنوان "نوشیدن جام زهر" یاد کرد.

### **بحران بزرگ دوم، پرونده هسته ای!**

پس از عروج رفسنجانی و دولت توسعه اقتصادی تلاش جمهوری اسلامی برای ادغام در سرمایه داری جهانی آغاز شده است. در این مدت نظام با بحران های ریز و درشت زیادی درگیر بوده که مانع از موفقیت این ادغام گردیده است. قراردادهای نظامی و بازرگانی با روسیه و چین و یک دوره هم با اتحادیه اروپا هرگز زمینه این ادغام را به نتیجه مطلوب بورژوازی حاکم پیوند نزده است. امپریالیسم روسیه و چین اگرچه در طرح جدید تقسیم جهان امپریالیستی به راحتی با کارت ایران علیه امپریالیسم امریکا و اتحادیه اروپا بازی می کنند اما تحت هیچ شرایطی متحد ستراتیژیک جمهوری اسلامی نبوده اند. در بهترین شرایط حمایت این دولت های امپریالیستی از نظام ایران در حد پشتیبانی دولت گوربچف از صدام حسین و یا حمایت دولت پوتین از بشار اسد خواهد بود. مضاف به این که امضای روسیه و چین زیر ۳ بیانیه شورای امنیت علیه برنامه هسته ای ایران هنوز خشک نشده است. اینک به وضوح می توان گفت که ایستادگی یا عقب نشینی در ماجرای هسته ای به یک بحران کلیدی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است. نتیجه گیری نهائی ما که مایلیم در همین جا بر آن تأکید کنیم این است که نظام ایران پس از کنار زدن توافق سعدآباد و عدول از تعهدات تهران (با میانجی گری برزیل و ترکیه) به دلیل پافشاری رهبری بر عدم عقب نشینی از مناقشه هسته ای وارد یک دوراهی منجر به قمار بزرگ شده است. تابلوهای ورود به هر یک از این دوراهی بدین قرار است:

۱• پذیرش شرایط ۱+۵ و عقب نشینی و ... بیش از چند نقطه!

۲• مقاومت در برابر تعلیق غنی سازی و .... بیش تر از چند نقطه چین!

پیش از ورود به احتمالات هر یک از این دو گزینه ابتداء نشان خواهیم داد که هدف جمهوری اسلامی از پیشبرد پروژه هسته‌ئی شدن چیست؟ گستره این بحث حساس به قدری گسترده است که در این مجال فقط به اجمال سرفصل‌های مجملی از نکات مهم گفته خواهد شد.

### هژمونی و انباشت سرمایه!

سی و سه سال پس از سقوط استبداد سلطنتی هنوز هم پهلوی زدگان پهلوان زاده از دروازه‌های گل و گشاد "تمدن بزرگ" خمیازه‌های نوستالژیک می‌کشند و به یاد ما می‌آورند که «اگه اعلیحضرت با همراهی گوادالوپ نشینان و همیاری جعفریان و پزشکیور از گزند انقلاب مصون مونده بودن، اگه رضا شاهنشاه سوم با وساطت اردشیر زاهدی و حجامت بانو الاله بقراط و حمایت نوجوانانی که در استکهلم و پراگ بالغ شدن، به سریر سلطنت و مقام ضل‌اللهی می‌رسیدن و اگه شهبانوی هنر دوست به اعتبار "خلاقیت" نیکخواه و آهی و نصر جشن‌های فرهنگ و هنر شیراز را نهادینه می‌کردن و اگه اگه اگه... امروز ایران - این مرز پرگهر - جای ترکیه را می‌گرفت؛ تهران می‌شد استانبول، کیش می‌شد دوبی، سنندج می‌شد سلیمانیه، تیم ملی فوتبال می‌شد یکی از هشت تیم صدر جام جهانی، سرکار خانم گوگوش می‌شد مادونا و جی‌لو و البته جمشید آموزگار می‌شد دبیر کل اوپک و شریف امامی یا منوچهر گنجی می‌شدن بان کی‌مون، و ما هم به جای عربستان می‌شدیم اولین صادر کننده نفت! و خلاصه همه چی آروم بود و ما هم پیکان را - مانند ماهاتیر محمد - به پروتون ارتقا می‌دادیم.» جزیره آرامش اعلیحضرت بزرگ ارتشتاران رو که یادتون میاد؟ باری....

در واقع مناقشه هسته‌ئی ایران با ۱+۵ را باید از همین دریچه نگریست. کسب هژمونی سیاسی، نظامی منطقه‌ئی به قصد انباشت سرمایه. البته شکل دیگری از این پرونده را می‌شود در مدل کوریای شمالی یافت. تجهیز به بمب اتمی و افزایش قدرت چانه‌زنی و ثبات سیاسی در نظام منطقه‌ئی و جهانی. "بروید مثل کوریای شمالی یک بمب بسازید و دست امریکا و غرب را کوتاه کنید!" اما همه مسئله این نیست. حتا اگر ادعای رهبران ایران را مبنی بر "حرام" دانستن بمب اتمی بپذیریم و به این مانستگی شبه قیاسی مجاب شویم که پاکستان با وجود بهره‌مندی از بمب هسته‌ئی هنوز یک کشور بی‌ثبات و درجه دوم منطقه‌ئی است، باز هم طرح مباحث دیگر این پانورامای چند ضلعی بسیار مهم است.

جمهوری اسلامی سال‌هاست که با فرار و اعتصاب سرمایه مواجه شده است. ابزار ستراتژیک تولید و به ویژه صنایع کلیدی ایران از جمله صنعت نفت و پتروشیمی و خودرو و غیره به شدت فرسوده است و برای ترمیم و بازگشت به سال‌های اول انقلاب (تولید ۶ میلیون بشکه نفت) به ۵۰۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلار سرمایه نیاز دارد. اگرچه حل بحران اقتصادی ایران راهکار اقتصادی ندارد اما حتا اگر به یک راه کار موقت و مسکن اقتصادی هم تمکین کنیم، باز هم لاجرم جمهوری اسلامی باید مسئله هسته‌ئی را در راستای سیاست ادغام در سرمایه جهانی حل کند.

به عبارت دیگر جمهوری اسلامی برای جذب سرمایه‌های خارجی و عادی کردن روند مبادله و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه باید علاوه بر افزایش جمعیتش تا مرز ۱۵۰ میلیون نفر این مسیرها را طی کند:  
الف. کل دست‌اندازها، چاله‌چوله‌ها و از جمله چاه ویل پرونده هسته‌ئی و... را مرتفع و پر سازد.  
ب. ضمن تعدیل سیاست خارجی تهاجمی اش (چیزی شبیه مدل رفسنجانی یا خاتمی) در سرمایه جهانی ادغام شود و از این طریق تضمین لازم را برای ثبات سیاسی و عدم تهدید از سوی امریکا و متحدانش بگیرد.

پ. روابط سیاسی اقتصادی داغ با بلوک چین و روسیه را کمی باد بزند و قراردادهای هسته‌ئی و سایر مناسبات نظامی و بازرگانی با این دو قدرت عظیم جهانی را به سود رفتن زیر پرچم غرب تقلیل دهد! (رکود تورمی جاری و تقلیل درآمد ارزی دولت و آب رفتن واردات به یک مفهوم بخش عمده‌ئی از این گزینه را به ایران تحمیل کرده است.)

حتا به فرض هم که این اقدامات انجام شود با وجود قدرت بلامنازع ترکیه و هژمونی اسلام نئولیبرال در برآمد "خزان عربی" و تشکیل قطب جدیدی از قدرت، متشکل از ترکیه، مصر، عربستان و قطر امکان این که جمهوری اسلامی بتواند بالاتر از این قدرت‌ها صف جدیدی را شکل بدهد، دور از هر گونه محاسبات اولیه و ثانویه است.

### **در متن تقسیم جهان امپریالیستی جمهوری اسلامی از قافله این دولت‌ها جا مانده است . توقف برنامه هسته‌ئی!**

رهبری ایران با پی آمدهای توقف برنامه هسته‌ئی در لیبیا و عراق به خوبی آشناست. قذافی پس از انهدام تمام تسلیحات و پروژه‌های هسته‌ئی خود و تسلیم بی قید و شرط همه جانبه - از جمله در مسأله لاکربی - و کمک به کمپین تبلیغاتی سرکوزی و برلوسکونی و پا اندازی برای تقاله‌های اتحادیه اروپا، در نهایت نیز نتوانست تضمین لازم را برای ثبات سیاسی خود بگیرد. صدام نیز مدت‌ها پیش از حمله امریکای بوش پسر (۲۰۰۳) تمام موشک‌های دوربرد و تسلیحات میکروبی و کیمیائی خود را از بین برده بود. نیروگاه هسته‌ئی اش هم در ابتدای جنگ با ایران توسط جنگنده‌های اسرائیل منهدم شده بود. بناء به گزارش‌های مکرر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و بازرسی‌های متعدد تیم هانس بلیکس عراق از نظر وجود تسلیحات کشتار جمعی تا حد کم تر از صفر خلع سلاح شده بود. ده سال پس از آن که جست و جوهای و جب به و جب ارتش امریکا و انگلستان به یافتن یک لیتر مگس کش هم منجر نشد، تازه نمایندگان پارلمان انگلیس فهمیدند که دولت تونی بلر - در همراهی با دولت بوش - چه قدر به قدرت مالی و نظامی انگلیسی‌ها صدمه زده است. عدم مشارکت روسیه و چین در حمله به عراق نیز مانع از سقوط صدام و بازگشت خواهران چهارگانه شرکت‌های نفتی امپریالیستی نشد. می‌خواهم بگویم که جمهوری اسلامی این دو تجربه کنکرت را فرا روی خود دارد و خوب می‌داند که به محض تعلیق برنامه‌های هسته‌ئی اش سیل بازرسان غربی از سر و کول نیروگاه‌های بوشهر و فردو و نطنز و اراک و در و دیوار پادگان‌های سپاه و سایر اماکن ناشناخته بالا خواهند رفت. کرکره تأسیسات موشکی اش را پائین خواهند کشید و پس از انحلال کامل توان نظامی اش به سراغ مباحث دیگری از جمله مقولات حقوق بشر کارتری (از نوع آزادی خانم سوچی در برمه و آلترناتیو دالائی لامائی) و غیره خواهند رفت. تصویری که از این جمهوری اسلامی می‌توان در ذهن ترسیم کرد، دولتی مرعوب و ضعیف خواهد بود که نه فقط از هدف هژمونی‌خواهی منطقه‌ئی اش فرو افتاده بلکه خلاف تمام هزینه‌های کلان نظامی دو سه دهه گذشته و صادرات انقلاب و مشابه، یکی دو متحد اطراف را نیز از دست داده است. هم چنین در برابر هژمونی ترکیه و متحدانش، به یک قدرت درجه دوم منطقه‌ئی تبدیل شده است. "خزان عربی" و آن چه که تحت عنوان "بیداری اسلامی" به جمهوری اسلامی هزینه‌های زیادی تحمیل کرد، مصر را به متحد ترکیه مبدل ساخت، از تونس و لیبیا چیزی نماند، جنبش حماس و رهبرانش را به زیر پرچم اردوغان و مرسی کشید، بازار عراق را به کنترل ترکیه درآورد؛ کردستان عراق را به تهدیدی جدی برای دولت بی ثبات مالکی تبدیل کرد و تنها متحد جمهوری اسلامی (سوریه) را نیز به ورطه تباهی یک جنگ داخلی کشید. جنگی که به طور قطع مالکیت دولت مستبد و سکولار سوریه را به سود یکی از دو جناح پروغربی و ارتجاعی اپوزیسیون

مورد تأیید اتحادیه اروپا یا جنگاوران القاعده سند خواهد زد . در پارادایم این صورت مندی های واقعی و محتمل، ارتباط جمهوری اسلامی با حزب الله لبنان نیز قطع خواهد شد و کل سیاست خارجی تهاجمی، پر هزینه و هژمونی خواه ایران به صفر خواهد رسید. چنین دولت ضعیفی برای امریکا و غرب - که می خواهند در منطقه حضور نظامی نداشته باشند - یک دولت مطلوب است. فقط در این صورت متحدان منطقه ئی غرب از هرگونه گزند موهوم یا واقعی دولت ایران مصون خواهند ماند و غرب نیز می تواند هر آئینه به آن فشار آورد و در یک فرصت مناسب انواع و اقسام آلت‌رناتیوهای بورژوائی ساخته شده در استکهلم و پاریس و پراگ را به جای آن بنشانند. مضاف به این که چنین دولتی نیازی هم به چنان آلت‌رناتیوهای بی خاصیتی - که از هم اکنون بر سر پست ژاندارمری کن سولوقون به جان هم افتاده اند- نخواهد داشت. بی هوده نیست که روس ها معتقدند غرب از طریق تحریم ها به دنبال تغییر رژیم در ایران است. گیرم که به گمان نگارنده غرب نه به دنبال تغییر رژیم ایران بلکه در راستای تضعیف آن عمل می کند. تغییر رژیم زمانی در دستور کار غرب قرار خواهد گرفت که یک اپوزیسیون یک پارچه و منسجم را در کنار خود ببیند. **از شب نشینی های استکهلم تا پراگ اپوزیسیون در نمی آید!** رهبران جمهوری اسلامی به نتایج و پی آمدهای پیش گفته تعلیق غنی سازی به خوبی آگاهند. به این ترتیب بستن پرونده هسته ئی به سود غرب، مفهومی جز یک باخت پر هزینه ندارد. دقیقاً به همین خاطر است که رهبری ارشد نظام اسلامی راه مقاومت را برگزیده است. مقاومت به امید باز شدن روزنه ای سوم برای فرار از این بن بست! این که روزنه مورد نظر چیست و چه گونه باز خواهد شد بر نگارنده دانسته نیست! مضاف به این که رهبری نظام سال هاست از کوتاه نیامدن در برابر امریکا و متحدانش سخن گفته و با وجود برخی معاملات و معادلات - از ماجرای مک فارلین و کنترراگیت تا شایعات راست و ناراست مذاکرات پنهانی اخیر و لابی گری های بی نتیجه تیم احمدی نژاد، مشائی با نیاک از طریق سازمان ایرانیان و امریکائیان - هنوز هم از مقاومت و پیشروی در برنامه هسته ئی دفاع می کند.

نکته بسیار مهم این است که حتا اگر رهبری نظام مایل به مذاکره مستقیم با امریکا و غرب باشد، حتا اگر از تمام مواضع تهاجمی گذشته اش کوتاه بیاید و تسلیم مطلق شود و تأسیسات هسته ئی نظامی اش را به یک اتوبان چند خطه یک طرفه (از غرب به ایران) تبدیل کند، باز هم با یک مشکل بزرگ داخلی، به ویژه در میان نیروهای اصول گرا - و حتا آحاد مردم - مواجه خواهد شد. رهبری کنونی نظام از آن کریزمای مطلق آیت الله خمینی برخوردار نیست که به عنوان کلام آخر تمام جناح های حکومتی و خودی را خاموش کند و با یک تشر همه را سر جای خود بنشانند. طغیان کسانی مانند مهدی کروبی - که در مجلس ششم نشان داد تابع محض "حکم حکومتی" رهبری است - و ایستادگی موسوی و بخش عمده ای از اصلاح طلبان دولتی در برابر رهبری، به همراه نارضایتی هاشمی رفسنجانی که مرتب بر مواضع آخرین خطبه نماز جمعه اش تأکید می کند ، همه مؤید این امر است که جایگاه رهبری در میان اکثریت اصلاح طلبان سابقاً مطیع ، بلاوجه شده است. نامه های پی در پی امثال تاج زاده تا نوری زاد و بیانیه مشارکت و مجاهدین انقلاب و شعار "انتخابات آزاد" رفسنجانی و غیره فرضیه پیش گفته را ثابت می کند. از سوی دیگر شورش احمدی نژاد و تیش در برابر احکام رهبری (از مقاومت در برابر حکم عزل مشائی تا برکناری وزیر اطلاعات و خانه نشینی یازده روزه و غیره) ضلع دیگری از همین افول کریزما را به نمایش می گذارد. عقب نشینی فرضی و احتمالی در پرونده هسته ئی بیش از یک شکست بزرگ است. باخت بزرگ است. باخت تا آخرین ریال !

**مقاومت هسته ئی!**

از هارت و پورت های زنجیر گسیختگانی همچون نتانیاها و سایر دولتمردان اسرائیلی که بگذریم، امریکا و متحدینش در کنار اعضای اتحادیه اروپا و حتی چین و روسیه بارها در مقابل عبور از خطوط قرمز آژانس واکنش نشان داده اند. تنگ کردن حلقه محاصره تحریم ها- که از اول نیز دودش به چشم فرودستان رفته است- و صدور قطعنامه های مکرر شورای امنیت با امضای چین و روسیه نشان می دهد که با وجود شکل بندی تازه ای از تقسیم جهان امپریالیستی در منطقه ما امکان پیشروی در زمینه هسته ئی برای جمهوری اسلامی بسیار محدود است. روس ها متحدان تکنیکی قابل اعتمادی نیستند. آنان در تکمیل پروژه بوشهر بارها بامبول درآورده اند. موشک های اس - ۳۰۰ را تحویل نداده اند، در ماجرای تقسیم ۲۰ درصدی سواحل و آب های دریاچه خزر به سادگی از جمهوری های سابق حمایت کرده اند. در زمستان سیاست خارجی به غایت فرصت طلبانه مسکو، جمهوری اسلامی فقط می تواند با یک بستنی و کیسه یخ خود را گرم نگه دارد.

تحریم ها، وضع مردم ایران و به ویژه کارگران را تا باتلاق یک زندگی فاجعه بار ساقط کرده است. ساده ترین مایحتاج خوراکی، داروئی، آموزشی، وسایل مورد نیاز زندگی عادی طی چند ماه گذشته تا ۳۵۰ درصد افزایش قیمت داشته است. صنایع ایران یکی پس از دیگری به مخروبه تبدیل شده است و تعداد هنگ های ارتش کارگران بی کار روزانه رو به فزونی است. خرده بورژوازی متوسط و تحتانی ایران هم به خاک سیاه نشسته است. بخشی از بورژوازی حاکم ایران - از عسکراولادی بازار گرفته تا نهائوندیان اتاق بازرگانی - از رکود تورمی موجود فقط ناراضی اند و مقصر اصلی آن را ناکارآمدی تیم احمدی نژاد می دانند. بخش دیگری از همین بورژوازی از نعمت رانت ها و دور زدن تحریم ها و تبدیل دالر دولتی به ریال ثروت های افسانه ئی انباشته اند. کاهش شصت هفتاد درصدی درآمد ارزی ناشی از تحریم نفت علاوه بر این که کسر بودجه ای در حدود ۵۴ میلیارد دلار را به دولت تحمیل کرده است؛ علاوه بر این که ارزش پول ملی و به تبع آن قدرت خرید توده ها را به شدت کاسته است، علاوه بر این که دوزار بهره بانکی پس انداز کارمندان را به ده شاهی تقلیل داده است، علاوه بر این که تبدیل درآمدهای ارزی به ریال و پرداخت یارانه ها را به یک حجم نقدینگی عظیم تبدیل کرده است و ... قدرت واردات دولت را نیز به همین میزان کاسته است. دیگر بازار ایران از انواع کالاهای ارزان قیمت چینی - از کامپیوتر و تلویزیون تا چوب بستنی - اشباع نیست. بهای یک لپ تاپ ساده که تا دی روز ۶۰۰ هزار تومان بود، امروز به ۳ میلیون تومان رسیده است. بدین ترتیب نه فقط فرزندان کارگران از ابتدائی ترین وسایل آموزشی بی بهره شده اند، بلکه لبنیات و میوه و گوشت را نیز در سفره سوراخ شان نمی بینند. در اقتصاد غیر تولیدی و واردات محور ایران ارزان سازی پول ملی یک ضربه کشنده به فرودستان است. چند نرخی شدن ارز به رانت هائی در حد واردات پورشه ها و مازراتی های ۲ میلیارد تومانی با ارز دولتی دامن زده است و امکان تهیه حیاتی ترین داروها را برای مردم زحمت کش به هیچ تقلیل داده است. آش فاصله طبقاتی در ایران آن قدر شور شده است که آقای حسین شریعتمداری در سرمقاله کیهان از ضرورت مصادره خودروهای میلیاردی در تهران می نویسد!! مصادره خودروهای میلیاردی و رسیدن به خانه ها و سرمایه های تریلیاردی!! مصیبت را ببین.....

باری در شرایطی که توان وارداتی دولت ایران دست کم تا هفتاد درصد کاهش یافته است البته که دولت چین نیز یکی از بازارهای پر سود خود را از دست داده و در آینده دلیل زیادی برای دفاع از جمهوری اسلامی نخواهد داشت. دولت "عدالت محوری" که طی هفت سال با هفتصد میلیارد دلار درآمد نفتی کشور را به مرز فاجعه رسانده است، قادر به تحمل و ادامه چنین وضعی نخواهد بود. با هوده است که احمدی نژاد در کورس یک فرار به جلو، دیگر تحریم ها را کاغذ پاره نمی داند و از تأثیر مخرب آن ها بر اقتصاد دولت و بازار شکایت می کند و خواهان

حل مسأله مذاکره با امریکا می شود. بی هوده نیست که امثال لاریجانی مجلس نیز زمان فعلی را مناسب ترین دوران برای حل "مناقشه" با امریکا می داند.

به هر حال واقعیت این است که ادامه تحریم ها تمام مؤلفه هائی را که ما، در مقاله "خطر فلاکت" بر شمردیم تشدید خواهد کرد. فقر، بی کاری، تن فروشی، اعتیاد، خشونت، طلاق، بیماری، خودکشی، افسردگی، سوء تغذیه، مرگ کودکان و بیماران، نزول پرنسپ های فرهنگی و ... را به نحو بی سابقه ای تشدید خواهد کرد و کشور را به مرداب یک فلاکت واقعی فرو خواهد کشید. پیداست که چنین وضعی امر سازماندهی و تشکل یابی و مبارزه طبقاتی را نیز به انحطاط خواهد برد. **فعالان کارگری سوسیالیست و پیشتازی را می شناسم که در غم نان مدت هاست که دست از فعالیت سازمان یابی کارگری کشیده اند و ... درد همان است که استاد و رفیق ما احمد شاملو گفت "غم نان اگر بگذارد". و نان یعنی آموزش و بهداشت و ... شادی و البته آزادی!**

هدف امریکا از تشدید تحریم ها به تسلیم کشیدن دولت ایران از طریق "شورش گرسنگان" هم هست. حرکت هائی مثل نیشابور! اما واقعیت است که از شورش جامعه ضعیف شده و فقر زده و غیر متشکل هیچ تحفه ای بیرون نخواهد آمد. اگر فقر و گرسنگی به انقلاب دامن می زد، اینک در افریقا همه روزه شاهد انقلاب های رادیکال بودیم. در نتیجه این ادعای امریکا و متحدانش (هواخواهان جنگ و تحریم در اپوزیسیون مزدور) گزافه گوئی مهملی بیش نیست. در کنار تضعیف جان فرسای مردم و با وجود زیان های ناشی از فرار و اعتصاب سرمایه و اختلال در روند انباشت، بورژوازی فربه ایران چیز زیادی از دست نخواهد داد. بخش عمده ای از این بورژوازی حاکم که ریزه میزه هایش چند باشگاه میلیاردی فوتبال را درجا و با یک فقره چک می خردند (امثال هدایتی ها) کماکان به اعتبار پول های بادآورده سوار پورشه خواهند شد و فصل کوچ نیلاق - قشلاق خود را در حد فاصل ویلاهای چند هزار متری لارناکا تا تورنتو سپری خواهند کرد. نظام سیاسی اقتصادی حاکم به موازات تقلیل درآمدهای ارزی اش به لحاظ پایگاه اجتماعی و طبقاتی ضعیف تر از گذشته خواهد شد و بیش از همیشه به توان نظامی، پولیسی، انتظامی و امنیتی اش تکیه خواهد زد. ادامه تحریم ها، برنامه ادغام در سرمایه داری جهانی را منحل و دست کم مختل خواهد کرد و به تبع آن روند انباشت سرمایه نیز با اختلال جدی مواجه خواهد شد. فرار و اعتصاب سرمایه به سوی رقبای منطقه ئی ایران شدت خواهد یافت. هژمونی منطقه ئی دولت ضعیف تر از همیشه خواهد شد و امریکا و متحدان اروپائی اش به راحتی خواهند توانست بدون حضور نظامی در منطقه و از طریق ترکیه و عراق و مصر و عربستان و قطر - و فردا احتمالاً سوریه - سیاست های خاور میانه ئی خود را پیش ببرند. به نظر نگارنده **روند جدید تقسیم جهان امپریالیستی** از افریقای شمالی تا افغانستان، پاکستان و آسیای میانه و قفقاز به همین شکل پیش خواهد رفت. در چنین حالتی جمهوری اسلامی حتماً اگر به بالاترین ظرفیت غنی سازی هم رسیده باشد به دولتی متزلزل، بی ثبات و نظامی تر مانند پاکستان و حداکثر کوریای شمالی تغییر چهره خواهد داد. به نظر نمی رسد برای جلوگیری از چنین وضعی، از دست روسیه و چین کاری ساخته باشد. سیمای جدید منطقه ما تا اطلاع ثانوی و تا یک آینده قابل پیش بینی با **هژمونی اسلام نئولیبرال عدالت و توسعه اردوغانی** شکل خواهد بست!

هر یک از این دو سناریوی محتمل، بدون شلیک یک گلوله تحقق پذیر تواند بود. کسانی که هنوز در توهم وقوع جنگ هستند این گزینه ها را نخوانده اند. "همه گزینه ها روی میز است" یک بلوف توخالی بیش نیست. امریکائیان برای رونق زرادخانه ها و فروش هشتاد میلیارد دلاری تسلیحات به عربستان و امارات و قطر و ... (میلیتاریسم کینزی) هراز چند گاهی گرد و خاک ایران هراسی راه می اندازند. در خواست استقرار سپر موشکی پاتریوت از



سوی دولت ترکیه دامن زدن به یک جنگ روانی و میلیتاریزه کردن منطقه است. دولت اوپاما به اعتبار بخشی از دالره‌های نفتی عربستان و قطر و کویت یکی دو درصد از نرخ های بی کاری امریکا کاسته است.

\*\*\*

خلاصه کنم. خلاص شدن از "شر" تیم احمدی نژاد – حتا اگر به سادگی انجام شود که کمی غیر محتمل است – دولت یازدهم جمهوری اسلامی با هر ترکیبی از محافظه کاران و اصول گرایان، باز هم با یکی از دو راه پیش گفته مواجه خواهد شد. اسفالت داغ این دو راه به تمامی سیاسی است و چنان که بارها گفته شده ورود به هر یک از آن ها از اختیارات دولت و مجلس بیرون است. اگرچه شانس گزینه های پراگماتیستی مانند رفسنجانی و چهره های فرمیست کنسرواتیستی همچون محمدرضا عارف و نجفی برای خروج از صندوق های رأی تقریباً غیر ممکن است، اما حتا در صورت عروج ناگزیر جناح رفسنجانی، باز هم شیخ اکبر از نوشتن و انتشار خاطرات خود در سلسله مجلدات کتاب های "عبور از بحران" باز خواهد ماند! با چنین تصویر و به اعتبار چنین فرضیه هائی – گیرم که درصد اندکی از یک تحلیل واقع بینانه را با خود داشته باشد و به قول حاکمان فقط سیاه نمائی باشد – آیا می توان پرسید: جمهوری اسلامی به کجا می رود؟

در آستانه انتخابات دهم (۱۳۸۸) سردار دکتر محسن رضائی دلیل کاندیداتوری خود را این گونه بیان کرده بود "کشور در آستانه پرتگاه ایستاده است!" حالا و در آینده پیش رو چه؟

---

محمد قراگوزلو – تهران . هفتم آذر ماه ۱۳۹۱